

هرمان جهان و مربی تیم ملی کشتی آزاد

کشتی به نفع کشتی

همسر هم فوق لیسانس تربیت بدنی دارد و معلم ورزش ناحیه ۳ آموزش و پرورش مشهد، دخترم مدتی شطرنج کار می کرد؛ کارش هم خوب بود، اما به خاطر دانشگاه ول کرد، پسرم هم کشتی می گرفت، در رده نونهالان و نوجوانان در استان اول هم شد اما علاقه نداشت و الان بدنسازی کار می کند.

برادران خادم برای من الگو شدند

من آدم لجبازی هستم، من بارسول خادم و امیر خادم در دبیرستان شهید غفاریان درس می خواندم، یادم هست امیر در مسابقات ۱۹۸۸ المپیک سئول، عضو تیم ملی بود و من تصاویرش را از تلویزیون می دیدم، اگر چه آنجا مقامی نیاورد، اما به عنوان یک جوان ۱۸ ساله ملی پوش شده بود، با خودم گفتم من هم باید بروم المپیک، بنابراین تمرینم را چند برابر کردم، برادران خادم برای من الگو شدند، گفتم چرا من نه؟ من چیزی از آن ها کم ندارم و باید قهرمان شوم. آنقدر این آرزو را در ذهنم بزرگ کردم که بالاخره ۱۲ سال بعد به آن رسیدم و در المپیک کشتی گرفتم، همین اتفاق برای دوروبری های من هم افتاد، امیر توکلین شد الگوی یک سری از بچه های بعد خودش؛ اما شرایط فرق می کرد، الان بایک موبایل می توان با آن طرف دنیا ارتباط تصویری داشت اما آن زمان موبایل نبود و تلویزیون فقط ۲ کانال داشت، من شنبه بعد از ظهر می رفتم صف می ایستادم تا مجله دنیای ورزش را ۵ تومان بخرم که اطلاعات هفته قبل را بخوانم، الان در عرض چند ثانیه می فهمید آن سوی دنیا چه خبر است! الان اگر تلویزیون کنترل نداشته باشد، اعصاب شما به هم می ریزد، آن زمان کانال را باید دستی عوض می کردید، همین چیزهای ساده مشی زندگی شما را مشخص می کنند، امروز خیلی هانمی خواهند زحمت بکشند چون به زحمت کشتی عادت ندارند، جوان امروزی سختش است وزن کم کند، غذا نخورد، سختش است که ضربان قلبش برود روی ۲۲۰.

ملی پوش دست فروش!

بگذارید کمی از گذشته برایتان بگویم، وقتی می خواستم بروم انتخابی تیم ملی، هزینه رفتم را نداشتم، بنابراین اول طبرسی بساط می کردم؛ سرم را بالا می گیرم و می گویم اسباب بازی می فروختم، سه ماه تابستان، شب ها می رفتم کنار خیابان، کلاه را می کشیدم پایین که خجالت نکشم، آن روزها قهرمان کشور بودم، گاهی کسی مرا می شناخت و به رویش نمی آورد، گاهی هم می پرسیدند «برای چی این کار را می کنی؟» راستش کاری را که می کردم، نمی دیدم، هدف پشتش را می دیدم؛ که من باید پولی تهیه کنم و بروم انتخابی تیم ملی، انتخابی تیم ملی مثل الان نبود که جا و غذا بدهند، باید با هزینه خودت می رفتی تهران، مکانی می گرفتی، سه روز غذای بیرون می خوردی و کشتی هم می گرفتی! برای من شهرستانی خیلی سخت بود، مثلاً کلی می گشتم تا مسافر خانه ارزان تری پیدا کنم، یک روز هم باید زودتر می رفتم برای وزن کشی، عشقش بود؛ ولی جوان امروزی باید با پرواز برود یا حداقل با قطار، نمی تواند سختی بکشند، همه اش دعا می کند که چرا باید با اتوبوس برود!

شاید همه کار کردن من روی هم، یک سال هم نباشد، اما در کل آدمی بودم که روی پای خودم ایستادم، خودم کار می کردم، درس هم می خواندم، باشگاه هم می رفتم، این سه کاری بود که انجام می دادم؛ شاید بخاطر همین بود که من خاله و عمه ام را نمی دیدم، آن قدر غرق کار شده بودم که شاید یهویی بعد از ۵ سال می دیدمشان.

سفر سکه های مشهدی به تهران

اردو برای ما خیلی سخت بود، ۲۴ سالگی و بعد قهرمانی آسیا، پدرم گفت باید ازدواج کنی. سال ۷۴ متاهل شدم، آن زمان تلفن هاسکه ای بودند، می خواستم از تهران با خانواده تماس بگیرم؛ باید سکه می داشتم، یک باجه روزنامه فروشی بود میدان راه آهن، خدار حمتش کند؛ اسم صاحبش علی آقا بود، روزنامه ها را رایگان می داد به من می خواندم و روز بعد پیش می دادم، اوسکه های ۵ تومانی و ۲ تومانی را برایم جمع می کرد تا یک کیسه می شد، حدود ۲ کیلو سکه با خودم می بردم تهران که بتوانم تلفنی با خانواده ام در مشهد صحبت کنم، رفت و آمد هم مشکلات خودش را داشت؛ پول بیسط هواپیما را نداشتم، با قطار هم یک روز توی راه بودم، مشهد به تهران فقط ۲ قطار داشت و من با اینکه کارمند راه آهن بودم بعضی اوقات در رستوران قطار سرپای می ایستادم، سخت بود اما سختی هایش هم شیرین بود؛ با جان و دل می رفتم.

محله دیروز و امروز

وقتی که می رفتم مسابقات بین المللی، در محله مان پرده می زدند، چاووشی می خواندند و می آمدند فروگاه دنبالم، پدرم مسجدی و هیئتی بود، دور و برش شلوغ بود، از مسابقه که بر می گشتم همه آدم های هیئت می آمدند دیدن، تبریک می گفتند، در کل محله خوبی داشتم، حر عاملی شاید از نظر بعضی ها جای خوبی نباشد، اما من چیز بدی ندیدم و تجربه بسیار خوبی با بچه های آن جا دارم، فکر می کنم بچه های پایین شهر معرفتشان بیشتر است، رفیق باز تو لوطی تر هستند، شاید خطا و اشتباه زیاد داشته باشند؛ آن هم به خاطر شرایط و جو محل زندگی شان است، اما اتفاق مثبتی که می افتد اینست که بیشتر هوای همدیگر را دارند، البته خودم نه اینکه منزوی باشم، اما آدم رفیق بازی نبودم، یکسره باید می رفتم تمرین و می آمدم استراحت، آن زمان اردوها ۲۱ روزه بود؛ من ۲۱ روز تهران بودم و فقط یک هفته مشهد بودم، سلام و علیکی داشتم و بس، آدمی نبودم که توی محله بچرخم اما همه را می شناختم، الان ۵ سال است در محله خیام زندگی می کنیم، همسایه های بسیار خوبی داریم؛ متین و با شخصیت، ارتباط خوبی داریم؛ چون من کمتر هستم، اگر خانواده مشکلی داشته باشند، همسایه ها انجام می دهند. جالب است بدانید با اینجا هم با مسعود ریاضی نزدیکم؛ ۲ کوچه فاصله داریم.

تمرین نوجوانان باشگاه راه آهن هم یکی دیگر از وسوسه های مربی تیم ملی کشتی آزاد است

چای زنجفیلی اولین چیزی است که مربی تیم ملی کشتی آزاد بعد از هر تمرین به سراغش می رود

عصر روزهای زوج و تمرین پیشکوتان باشگاه راه آهن

نرمش کشتی

جایی که توکلین با هیچکس شوخی ندارد